

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگزلو

۲۱ جون ۲۰۱۲

## سازمان یابی کارگری - تئوری و پراتیک مارکسی

(۳)

این مسأله که آیا اندیشه بشری دارای حقیقتی عینی هست یا نه، مسأله ای نظری نبوده، بلکه مسأله ای عملی است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و توان اندیشه اش را این جا و اکنون اثبات کند. مناقشه درباره واقعیت یابی اندیشه ای جدا از پراتیک صرفاً مسأله ای اسکولاستیک است. تزه های فونر باخ – تز دوم – مارکس

درآمد (پیام یورش به مجمع ششم کمیته هماهنگی...)

ساعت ۶ بعدازظهر جمعه ۲۶ خرداد ۱۳۹۱ گردایش مجمع ششم "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" در کرج مورد تعرض پولیس قرار گرفت. شصت تن از فعالان این کمیته دستگیر و به زندان رجائی شهر منتقل شدند. روز بعد اکثریت این فعالان کارگری آزاد گردیدند و تا نوشتن این سطور به اعتبار آخرین اطلاعیه کمیته ۹ نفر به اسامی سیروس فتحی، علیرضا عسگری، جلیل محمدی، سعید مرزبان، مسعود سلیمپور، مازیار مهرپور، ریحانه انصاری، فرامرز فطرت نژاد و میترا همایونی کماکان در زندان به سر می برند. (بیانیه ۲۸ خرداد [جوزا] ۱۳۹۱ تحت عنوان: "اعضای کمیته هماهنگی در زندان کرج را آزاد کنید!")



دستگیری گسترده فعالان کارگری موضوع تازه‌ای نیست، اما حادثه تلخ اخیر حاوی نکات بسیاری است که می‌باید در جای خود و با تأمل از سوی تحلیل‌گران و فعالان چپ و سوسیالیست جنبش کارگری تجزیه و تحلیل شود. نگارنده فی‌الجمله "عجولانه" به چند نکته اشاره می‌کند و تعمق و ارزیابی این مبحث را به فعالان کارگری وا می‌نهد.

- سال‌هایی که تحت عناوینی همچون "اصلاح الگوی مصرف" و "ریاضت و جهاد اقتصادی" و مشابه در جهان و ایران معروف شده در کل تاریخ سیصد ساله سرمایه‌داری کم مانند است. بحرانی عمیق و آینده‌ای تیره همچون سرطانی علاج‌ناپذیر به همه ساختارهای شیوه تولید سرمایه‌داری در تمام جهان سرایت کرده است. اقتصاد ایران نیز مانند یونان و اسپانیا و پرتغال و ایتالیا و غیره بخشی - هر چند کوچک - از این سرمایه‌داری بحران زده است.

- همه راهکارهای دولت‌های سرمایه‌داری برای خروج از بحران در حمله به معیشت کارگران و زحمت‌کشان خلاصه و خلاص شده است. در شرایطی که امثال خاوری‌ها و "م. ر" ها با غارت میلیون‌ها دلار از کیسه "بیت‌المال" حال می‌کنند، دستمزد کارگران (۳۹۰ هزار تومان) - حتا اگر به هنگام پرداخت شود - کفاف اجاره دو اتاق در جنوب تهران را هم نمی‌دهد. نظامی که قرار بود این "دنیا و آن دنیا"ی ما را آباد و "آب و برق را رایگان کند" در پی اجرای تمام عیار فرامین صندوق بین‌المللی پول نون خشک را نیز به کیمیا تبدیل کرده است. تا چه رسد به گوشت و مرغ و ماهی و میوه و دریا و... رؤیا! طرح "هدف‌مندی یارانه‌ها" - عبارت معقول آن می‌شود ننو لیر الیزه کردن اقتصاد کشور - که قرار بود به قول جناب دکتر احمدی نژاد "در همان سال اول اجراء فقر را به طور کل ریشه کن" کند، به اذعان کارشناسان اقتصادی نظام فقری در حد فلاکت را به جامعه تحمیل کرده است. نکته پیداست که کل این سیاست "ریشه‌کن‌سازی فقر"، ریشه کل زندگی روزمره و ابتدائی کارگران را زده است. (در این زمینه بنگرید به نامه ده هزار کارگر در خصوص عواقب فاجعه آمیز طرح هدف‌مندی. نامه خطاب به وزیر کار نوشته شده اما سندی تاریخی است.)

- در سال "حمایت از کار و سرمایه ایرانی" تضاد میان دو اردوی کار - سرمایه به شدت عمیق‌تر شده است. اعتراضات گسترده کارگری نسبت به اخراج‌ها و بی‌کارسازی‌ها و دستمزدهای ۳ تا چهار برابر زیرخط فقر و غیره اگرچه پراکنده اما مستمر است. این اعتراضات هر چند در سطح سراسری به هم پیوسته نیست اما حضور ممتد و منسجم صدها کارگر شهاب خودرو در مقابل نهادهای اصلی حکومت موید نوعی سازماندهی هوشمندانه است.

- این اعتراضات از یکسو به انکشاف مبارزه طبقاتی و ارتقای آگاهی کارگران کمک می‌کند و از سوی دیگر پشت دولت سرمایه را هرچه بیشتر به پشتوانه پولیس می‌چسباند.

- یورش به مجمع ششم کمیته هماهنگی که اکثر اعضای آن افرادی شناخته شده و علنی هستند در همین راستا صورت می‌گیرد. کارگران دستگیر شده که از سال‌ها پیش برای هدف بزرگ برابری، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه‌ای یکسره علنی و مسالمت‌آمیز را پیشه کرده‌اند، در شمار شریف‌ترین انسان‌هایی هستند که از آسایش و آرامش شخصی گذاشته‌اند و به خدمت رهایی انسان سرمایه زده درآمده اند. چند سال پیش یکی از همین کارگران خطاب به بازجوی خود که گفته بود "پدر من هم کارگر است" جواب داده بود که "من برای آزادی و رفاه پدر تو زندانی شده‌ام." بی‌تردید مجمع جمعه ۲۶ خرداد [جوزا] کرج نیز در همین راستا بوده است.

- این تعرض بار دیگر نشان داد که یکی از موانع اصلی سازمان‌یابی کارگران در ایران پولیس و دستگاه سرکوب است. چنین روش‌هایی آن هم در دنیای بحران‌زده کنونی که توازن قوا به سود فرودستان در حال تغییر است، راه به جایی نخواهد برد.
- در روند تاریخ مبارزه طبقاتی هر فرد و جریان و گروهی به اساس منافع طبقاتی خود موضع می‌گیرد. بی‌هوده نیست که از چند سال پیش یکی دو آدمک سایکوتیک، فعالان کمیته هماهنگی را با عناوینی همچون "زائران..."، "تشکل مُخرَب" و "مجازی" و غیره مورد حمله ناجوانمردانه قرار دادند. حالا که به "برکت" تعرض جمعه ۲۶ خرداد [جوزا] دست‌کم اسامی واقعی ۶۰ فعال علنی این کمیته مشخص شده است، انگ بی‌مسما "مجازی" بودن برای همیشه بر پیشانی شرمگین کوتوله‌های سیاسی ثبت خواهد شد. این هم از قرار گوشه‌ای از مبارزه طبقاتی است.
- و اما چند سؤال ساده:
- در شرایطی که میلیارد‌های اتاق بازرگانی و مشابه صبح تا شب برای دوشیدن کارگران جلسه می‌گذارند، چرا یک جلسه ساده متشکل از ۶۰ کارگر خسته و غالباً شکسته از مصائب روزگار با چنان یورش می‌مواجه می‌شود؟ آن هم از سوی نظامی که خود را "مخالف سرمایه داری"، "طرف دار جنبش اشغال وال استریت"، "هوادر مستضعف" و "استکبار ستیز" می‌داند.....
- نظامی که تشکیلات امنیتی اش را برتر از موساد و سیا می‌داند و رئیس دولتش "۶۳ درصد" آرای مردم ایران را پشتوانه خود دارد، نظامی که به مشارکت نهم دی و "۶۵ درصدی" مجلس نهم تکیه مشروعیت سیاسی زده است و بی‌تردید نیروهای امنیتی و پولیسی و نظامی اش در سطح منطقه در ردیف برترین‌ها هستند و..... چنین نظامی چرا باید از یک جلسه مسالمت آمیز ۶۰ کارگر آن هم در یک خانه و محیطی بسته (شبییه مهمانی) چنین بهر اسد؟
- بگذاریم و بگذریم و مباحث پیشین را ادامه دهیم.

### طبقه کارگر و رسالت تاریخی تحقق‌تئوری تغییر

مارکس در مشهورترین بند نقدهای قاطعی که بر تزهای فوئر باخ نوشت، از خاتمه "دوران تفسیر جهان" [توسط فیلسوفان] و ورود به دوران ضروری "تغییر جهان" سخن گفت. به نظر مارکس نیروی اصلی این تغییر بنیادی طبقه کارگر است. "تزهایی درباره فوئر باخ" از یک منظر ناظر بر نقد شفاف مارکس به ماتریالیسم مشاهده‌گر و عبور قاطع از جهان‌نگری ذهنی و تفسیری فیلسوفان ایده‌آلیست است. در این تزهای مارکس اساسی‌ترین خصوصیت فلسفه "عمل" خود را نشان داد و به وضوح مفهوم عمل را مبتنی بر وحدت بشر و طبیعت و وحدت عین و ذهن تعریف کرد.

مارکس در تز دوم نوشت: «این مسأله که آیا اندیشه بشری دارای حقیقتی عینی هست یا نه مسأله‌ای نظری نبوده بل که مسأله‌ای عملی است. در پراتیک است که انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و توان اندیشه‌اش را این‌جا و اکنون اثبات کند. مناقشه درباره واقعیت‌یابی اندیشه‌ای جدا از پراتیک صرفاً مسأله‌ای اسکولاستیک است.»

از نظر مارکس منازعه‌ای را که ایده‌آلیست‌ها پیرامون تقدم ذهن بر عین یا ترجیح‌تئوری بر پراتیک راه انداخته بودند کاملاً منسوخ شده بود. دعوا در این خصوص که "حقیقت" وجود دارد یا خیر ضرورتاً باید از طریق عمل

مرتفع شود. حقیقت همان قدر که مقوله‌ای مطلق نیست، پدیده‌ای نسبی است و درک آن نه به اساس تجربه و نه بر مبنای ضرورت بل که بر پایه پراتیک انسان قابل تبیین است. به عبارت دیگر نقدی که مارکس بر فلسفه ایده‌آلیستی المان (هگل و پیش از وی کانت و...) طراحی کرد مبتنی بر این نگره مادی و واقعی بود که عمل انسانی با هدف تغییر طبیعت و اجتماع پیرامونی شکل بسته است و از هسته اصلی در شناخت جامعه و هستی برخوردار است. به نظر مارکس فلسفه هم، آگاهی زیربنایی نظری و ابزار این عمل را بنیاد می‌گذارد. و در واقع فلسفه عمل مارکس پیوند بین فلسفه به شکل اعم را با واقعیت موجود توضیح می‌دهد. **نکته بسیار مهم و حیاتی در نظریه علمی مارکس این است که به درست معتقد بود که فقط طبقه کارگر قادر به تحقق تئوری "تغییر" است. تئوری تغییر** نیز چیزی جز تغییر جامعه بورژوائی به جامعه سوسیالیستی از طریق لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و استقرار مالکیت اجتماعی و لغو کار مزدوری نیست. مارکس در تمام این مدت (۱۸۴۳) هر دو جناح هگلی‌های جوان المان را که با تکیه بر لیبرالیسم از یک طرف تئوری و فلسفه را کنار نهاده و در "حزب سیاسی عمل‌گرا" جمع شده بودند و از طرف دیگر "حزب سیاسی تئوریک" ساخته بودند، نقد می‌کرد. به نظر مارکس «سلاح نقد هرگز جایگزین نقد سلاح‌ها نمی‌شود... و تئوری نیز زمانی به یک نیروی مادی مبدل می‌گردد که توده‌های مردم را جلب کرده باشد... زمانی که رادیکال شده باشد.» (نقد فلسفه حق هگل، ص: ۳۳)

مارکس بر این نظریه استوار بود که تئوری زمانی وارد صحنه عمل می‌شود که پاسخ‌گوی نیازهای واقعی انسان و جامعه باشد. به عبارت دیگر تئوری به خودی خود غیر عملی است و کارائی آن مشروط به وجود نقد رادیکال منطبق با نیازهای مردم است و از آن جا که تحقق این نیازها صرفاً با رهائی کامل مردم امکان‌پذیر است پس ضرورت انتقال تئوری به عمل فقط شکل‌گیری یک انقلاب اجتماعی است یک بخش از اهمیت مرکزی بحث مارکس این است که در گرانینگاه مبارزه طبقاتی و ستون فقرات و ثقل اصلی این انقلاب طبقه کارگر را یافته است. به نظر مارکس پرولتاریا به عنوان تنها طبقه متشکل تحت ستم - که آزادی اش پیش شرط آزادی کل بشر است - از این رسالت تاریخی منحصر برخوردار است که با نفی خود به مثابه یک طبقه کل نظام طبقاتی را نیز نابود کند و در همین راستا پرولتاریا به رهائی کامل خود دست نمی‌یابد مگر این که تئوری را به عمل تبدیل کند. به نظر مارکس تئوری به خودی خود به رهائی پرولتاریا منجر نمی‌شود. کما این که وجود اجتماعی تئوری نیز به خودی خود به آزادی طبقه کارگر نمی‌انجامد. مارکس به درست معتقد بود که طبقه کارگر ابتداء باید به موقعیت اجتماعی خود آگاه گردد و نیازهای رادیکال خود را بشناسد و سپس ضرورت پی‌ریزی زمینه‌های مادی برای رهائی خود را درک و در ارتباط با آن عمل انقلابی را سازمان دهد.

به عبارت دیگر از نظر مارکس آگاهی پرولتاریا یا فلسفه یا جهان‌بینی طبقه اوست و پرولتاریا و فلسفه یک واحد غیر قابل تفکیک را تشکیل می‌دهند. "همان طور که فلسفه سلاح‌های مادی خود را در پرولتاریا جست و جو می‌کند، پرولتاریا نیز سلاح‌های معنوی خود را در فلسفه می‌یابد." (نقد فلسفه حق هگل، ص: ۱۴۲)

### زمانی برای پراتیک شدن تئوری!

بحث در خصوص حزب و طبقه، نوع سازمان‌یابی، نقش روشن‌فکران و انقلابیون حرفه‌ئی در روند سازمان‌یابی کارگری، خودانگیختگی، شکل و ساختار سازمان و تشکل و حزب کارگری را- از جمله مواضع رزا لوکزامبورگ و پانه‌کوک و دیگران - به ادامه این مقالات وا می‌نهمیم و همین جا تأکید می‌کنیم که موفق‌ترین و کاربردی‌ترین گونه

سازمان‌یابی کارگری - به نظر نگارنده - همان لنینیسم و بلشویسمی است که سال ۱۹۱۷ انقلاب اکتبر را سازمان داد و در حداقل زمان و با استفاده از کمترین امکانات و تلفات ممکن از بورژوازی روسیه خلع ید سیاسی کرد. به این اعتبار در تاریخ چپ و سوسیالیست لنین هوشمندترین سازمان‌ده انقلاب کارگری بود که توانست در بهترین موقعیت تئوری را به پراتیک تبدیل کند و پشت بورژوازی روسیه را به خاک بمالد. (به این بحث در مقالات آینده باز خواهم گشت)

«به لحاظ سنت‌های تاریخی از همان قرن نهم عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و تئوریک به عنوان سه عرصه اصلی مبارزه طبقاتی شمرده شده است. واضح است که این عرصه‌ها به یک دیگر مرتبطاند و تفکیک آن‌ها فقط از لحاظ انتزاعی مقدور است. از منظر طبقه کارگر مبارزه تئوریک نیز اساساً مبارزه‌ای علیه بورژوازی است. یعنی مقابله نظری با نظریه‌های بورژوائی که در جامعه - و در نتیجه بر اذهان کارگران نیز - حاکم است. به این اعتبار مبارزه تئوریک برای جنبش طبقه کارگر پیش از هر چیز نقد است. نقد ادراک‌های تئوریک که عموماً بیان‌گر موقعیت منافع و اهداف طبقه سرمایه‌دار هستند. از این رو در چارچوب جنبش طبقاتی کارگران پرداختن به تئوری به هیچ وجه در تقابل با عمل قرار نمی‌گیرد. مبارزه طبقه کارگر در عرصه تئوریک همچون مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، امری مستمر است و به همین دلیل نیز میدان تئوری می‌باید همیشه شاهد فعالیت تعطیل‌ناپذیر جنبش طبقه کارگر باشد. [باهوده است که رهبری سیاسی همچون لنین در اوج انقلاب به نوشتن آثار تئوریک ارزشمندی مانند "دولت و انقلاب" و کائوتسکی مرتد پرداخته است] برخورد به معضلات فرا راه سوسیالیسم به شیوه ماتریالیسم تاریخی به معنای کم‌بهادادن به کار تئوریک نیست. به عکس، این برخورد سنت راسیونالیستی به تئوری است که می‌پندارد یک رشته معضل کلیدی تئوریک وجود دارد که باید ابتداءً نشست و حل‌شان کرد تا بعد بتوان به سراغ عمل رفت. در ترازوی پر نوسان میان تئوری و پراتیک است که گویی یک روز کفه تئوری در آن سنگین است و روزی دیگر کفه عمل. امروز معضلات تئوریک مانع عمل است و فردا که فعالیت عملی‌مان روشن بود ضرورتی برای پرداختن به تئوری وجود ندارد. این دو پارگی در ماتریالیسم تاریخی وجود ندارد. وحدت تئوری و پراتیک تنها در یک شکل مادی و اجتماعی یعنی در جنبش طبقه کارگر میسر است.

(محمد فراگوزلو، ۱۳۳-۱۳۴: ۱۳۸۸ - ویرایش و نقل از "عصر جدید"، سپتامبر ۲۰۰۱، ش ۷-۶)

در واقع تار و پودهایی که تئوری و پراتیک را به هم متصل می‌کند نه فقط هر تناظر مستقیمی را کنار می‌زند بل که پشتوانه‌های تئوریک را در پشتیبانی از تحلیل‌های معین سیاسی به استخدام شرایط مشخص در می‌آورد و مرحله به مرحله چراغ‌های فن مبارزه طبقاتی را روشن می‌کند. در چنین روندی است که پراتیک تئوریک - که نماد آن در جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر لنین است - از سوئی به یک اولویت سیاسی تبدیل می‌شود و از سوی دیگر هرگونه حزب تئوریک را از بیخ و بن با مبارزه طبقاتی بی‌ربط می‌سازد.

### هدف آگاهی طبقاتی سوسیالیستی

هدف آگاهی طبقاتی در سوسیالیسم علمی مارکس در تلفیقی از تئوری و پراتیک، تشخیص آن دسته از مکانیسم‌هایی است که به اعتبار آنان پدیده‌های اجتماعی در هر جامعه - به ضرب و زور انواع و اقسام ساز و کارهای ایدئولوژیک - بازگونه معرفی و تعریف می‌شوند. و به عبارت دیگر غیر از آن چه واقعاً موجود هستند، نمایانده می‌شوند. سوسیالیسم مارکس - به این مفهوم - انقلاب علیه بازگونه‌سازی معرفتی و مادی پدیده‌هایی است که به سلاح و ابزار دست بورژوازی تبدیل شده‌اند.

به نظر می‌رسد سه اثر "ایدئولوژی المانی"، "تزهای فونر باخ" و "فقر فلسفه" در برگیرنده چارچوب و متدولوژی آگاهی طبقاتی از نظر مارکس باشند. ایدئولوژی المانی مهم‌ترین نقطه عطف در سیر تطور سوسیالیسم به علم است. در این اثر مارکس در برابر هگلی‌های جوان که نقد و ایده را موتور تکامل تاریخی می‌پنداشتند به صراحت اعلام کرد که «توضیح اساس و پایه عقاید از طریق پراتیک مادی است و نه توضیح عمل توسط ایده» (ایدئولوژی المانی، ۱۹۶۵ ص: ۵۰، چاپ لندن) در این اثر مهم مارکس ضمن جدا شدن ریشه‌ئی از ایده‌آلیسم هگل و ماتریالیسم نظاره‌گر فونر باخ، به تحلیل نقش تولید در تاریخ و زندگی اجتماعی انسان‌ها رسید: «همان طور که محیط و مقتضیات بر شکل‌گیری و ساختن بشر تأثیر می‌گذارد، بشر نیز در ساختن محیط و مقتضیات اثر می‌گذارد... بشر از حیوانات توسط آگاهی‌اش متمایز می‌شود... بشر به محض آغاز تولید وسائل معیشت خود آغاز به متمایز کردن خود از حیوانات کرد... بشر با تولید وسائل معیشت خود به شکل غیر مستقیم در حال تولید زندگی مادی خود نیز هست.» به این ترتیب مارکس بر نقش تولید به عنوان شرط اصلی تطور و تکامل تمام تاریخ اجتماعی انسان تأکید می‌کند و از همین جا به تحلیل دو مقوله پیوسته ماتریالیسم تاریخی یعنی "نیروهای تولید" و "مناسبات تولید" می‌پردازد. ارتباط آگاهی طبقاتی با نقش تولید در حیات اجتماعی طبقه کارگر در همین چارچوب تبیین می‌شود و به دو مرحله کلی و پیوسته تقسیم می‌گردد:

**۱. طبقه بر خود.** کارگران در این فرمبندی به این حد از آگاهی می‌رسند که فی‌المثل کارمزدی خصلت اساسی نظام تولیدی سرمایه‌داری است و دستمزدی که به آنان تعلق می‌گیرد حتا بدون در نظر گرفتن ارزش اضافه به مراتب کمتر از ارزش نیروی کارشان است مارکس از این مهم در تفاوت ماهوی کار و نیروی کار سخن گفته است. آگاهی نسبت به واقعیت موجود و تلاش برای بهتر کردن آن کارگران را در تشکل‌های سندیکائی و اتحادیه‌ئی گرد می‌کند و به یک سلسله مبارزه دو فاکتو و اکونومیستی وا می‌دارد. واضح است که هر درجه‌ای از پیشرفت در این مبارزه و هر میزان از تحقق مطالبات صنفی، به سود کارگران است و آنان را برای دستیابی به وحدت طبقاتی و برداشتن گام‌های بعدی یاری می‌رساند. کسانی این حد از آگاهی را - با اشاره سطحی به نقد لنین به تریبونونیسیم در "چه باید کرد"- به سخره گرفته‌اند و به بهانه نفی اکونومیسم و سندیکالیسم به آن ریشخند زده‌اند اگر کارگران در راه دشوار رهائی خود و جامعه بتوانند نخستین گام‌های‌شان را با تحمیل شرایط بهتر محیط کار، تقلیل ساعت و شدت کار و دریافت دستمزد بیشتر بر کارفرمایان و سرمایه‌داران بردارند، همه آن نیشخندها، باد هواست. کسان دیگر نیز گفته‌اند که چنین مبارزه‌ای به رونق و شکوفائی تولید و به تبع آن سودآوری سرمایه می‌انجامد. این تفسیر هم به اندازه کافی ریشخندآمیز هست، که بی‌نیاز از نقد باشد.

**۲. طبقه برای خود.** این شکل از طبقه کارگر در مسیر تکامل مبارزه طبقاتی و به یاری عنصر سازمان‌یابی و در سیر تکوین عمل، تجربه، آگاهی به آن درجه از شعور و آگاهی رسیده است که ضمن دریافت منافع مشترک به هدف واحد در قالب یک طبقه فکر و عمل کند.

وجه تولید جامعه سرمایه‌داری پیشرفته به نحو بارزی می‌کوشد از طریق ترویج رفرمیسم و حتا تمیزه کردن کارگران ضمن ترمیم تضادهای خود - از جمله تلاش برای عبور از دوره انباشت پس از بحران، طبقه کارگر را حداکثر در موقعیت نخست متوقف کند. اما از سوی دیگر گرایش به تمرکز سرمایه‌داری چنان که انگلس درخصوص توضیح طبقه کارگر انگلستان گفته: ۱۸۴۵ - لاجرم به ایجاد تمرکز در طبقه کارگر نیز می‌تواند

بینجامد. در هر دو صورت هستی اجتماعی طبقه‌ای که در مبارزه متشکل و سازمان یافته این تضادها شکل بسته است، حکم به آگاهی طبقه‌ای می‌دهد که رسالت تاریخی‌اش جمع کردن بساط همین تضادها و بحران‌هاست. شناخت تئوریک و ایدئولوژیک برای ایجاد چنین تغییر بنیادینی نقش اول را ایفاء نمی‌کند.

● با وجود همه ناملایمات اجتماعی و شخصی امید دارم که این مباحث را ادامه دهم...

### بعد از تحریر

اشاره انگلس درخصوص گرایش به تمرکز تولید سرمایه‌داری و به تبع آن تمرکز در طبقه کارگر در برگیرنده واقعیات کنکرت تاریخی است. همچنین تأکید مارکس و انگلس بر رشد و سازمان‌یابی و تشکل طبقه کارگر در نتیجه رشد نیروهای تولید، مولد، روابط اجتماعی و ابزار تولیدی و رسیدن به این نتیجه محتوم که سرمایه‌داری گورکنان خود (پرولتاریا) را به وجود می‌آورد؛ متأثر از شناخت آنان از صف‌بندی‌های اردوگاه کار - سرمایه در قرن نهم بوده است. در قرن گذشته و به ویژه پس از ورود جهان به عصر امپریالیسم موانع جدیدی فراروی سازمان‌یابی انقلاب کارگری قرار گرفته است. در مورد سوسیال دموکراسی و رفرمیسم - به عنوان اهرم‌های مهار انقلاب سوسیالیستی - پیش از این در سلسله مقالات "مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد" سخن گفته‌ایم. نکته دیگر اما این است که ابزار تولید رشد می‌کند توازن سرمایه ثابت و متغیر و ارگانیک به هم می‌ریزد.... سرمایه‌داری بناء به خصالت ذاتی متناقض و بحران‌زای خود در روند انباشت به بحران‌های کوچک و بزرگ بر می‌خورد.... در همین راستا طبقه کارگر هم رشد می‌کند آگاه‌تر و سازمان یافته‌تر می‌شود. (یا باید بشود). در مقابل سازمان‌یابی کارگری، بورژوازی پیشرفته نیز به ابزارهای جدید سرکوب مجهز می‌شود. در زمان مارکس و لنین پولیس برای یورش به فلان مجمع کارگران به وسائل شنود تلفن همراه دسترسی نداشت. کارگران نیز نمی‌توانستند از طریق ای‌میل مکاتبه کنند و قرار بگذارند. بورژوازی نیز امکان هک و نفوذ به ای‌میل‌ها را نداشت. رفرمیسم سوسیال دموکراتیک هم درکار نبود تا جناح چپ بورژوازی بتواند مسیر پیشروی طبقه کارگر را مین‌گذاری کند. به قول ایگلتون، مارکس و انگلس با CNN و فاکس نیوز هم درگیر نبودند...

اگر سوسیالیسم - علم است - که بی‌تردید هست، پس باید با آن عملی مواجه شد. درهای انکشاف علمی همیشه باز است و به این ترتیب نقد سرمایه‌داری جدید (نئولیبرالیسم) با تمام ترندهایش از اولویت‌های چپ سوسیالیست است.